



پنجاب - پنجوایی - پنجشیر مثلت گزینه های صلح و جنگ

استاد علوم سیاسی در پوهنتون دولتی کلیفورنیا

با هر تغییر بنیادی سیاسی در جهان سوم قدرتهای جهانی بر موضعگیریهای خود تجدید نظر می کنند. همزمان تجاران اسلحه، تیکه داران مناقشات سیاسی، و جنگسالاران خون آشام بین المللی در پی شکار تازه می گردند تا بازیگران تازه را شخصیت سازی کرده به صحنه جنگهای پایان ناپذیر بفرستند.

در یکی از رسانه ها جمعی تصاویری از شیطنت های برنارد-هانری لیفی را یافتیم که در چندین کشور مسلمان مردم را به جنگ و بغاوت تشویق می کند به شمول کردستان، مالی، نایجیریا، چیچنیا، سودان، عراق، سوریه، سومالیا، لیبیا، دارفور،... و افغانستان. تصاویر جعلی نیست چون خود آقای لیفی آنها را به افتخار در صفحات رسانه ای (تویتر، انستاگرام و فیسبوک) به نمایش گذاشته.

با مشاهده این عکسها تصویری از لارنس عرب در پرده ذهنم شکل گرفت. تاریخ صفحاتش را پر پر ورق زد و سطوری در ذهنم عبور کردند که لارنس عرب به چه مهارت اعراب را با وعده آزادی برضد عثمانیها به جنگ واداشتند و بعد از جنگ عوض آزادی سرزمینهای اعراب را میان انگلیس، فرانسه، و بعد اسرائیل تقسیم کردند.

برنارد-هانری لیفی را میتوان لارنس عرب ۲/۰ نامید. پیام این تصاویر هوشدار به مسلمانان دنیا است تا بدانند که همه این جنگهای داخلی، صرف نظر از مشروعیت دادخواهی های آن، ریشه بیرونی دارند. بیرونی ها مسلمانان را به جنگ تشویق می کنند و بعد به بهانه ملت سازی و دموکرای و حقوق بشر و گاهی هم به بهانه احیای مجدد کلمه الله و ایجاد حکومت یا امارت اسلامی... سرزمین

های مسلمانان را اشغال کرده با ایجاد اختلاف و نفاق بین مردم کشورهای مسلمان را به تجزیه سوق میدهند. متحد شدن پیهم کشورهای مسیحی و متلاشی شدن پیایی کشورها اسلامی بر این واقعیت مهر صحه می گذارد. واقعیتی تلخی که در جوامع چون افغانستان مردم از هر هویت هم گونی، همرنگی، هموطنی، هم کیشی و هم‌پذیری در گریز اند ولی دیده و ندانسته به شعارهای پراگندگی و متلاشی گرا چون افغان نیستم، عرب نیستم، ایرانی نیستم، مسلمان نیستم خود را نیست و نابود می کنند.

بدون شک ما مقصر هستیم که چنین حال را بر خود روا داشتیم. ما زی پایین عاقبت نیاندیش به سبب عقدۀ حقارت در خوشباوریه‌ها فریب هر بیگانه را می خوریم. ستایش مکارانه هر خارجی را بر نصیحت تلخ هموطنان خود ترجیح میدهم. به همین سبب است که در افغانستان هیچ گروه سیاسی نیست که یک یا چند حامی خارجی پنهان یا عیان نداشته باشد.

این واقعیت را نباید فراموش کرد که بیرونیها هستند که جنگهای ما را تمویل می کنند. آخر همه این تجهیزات جنگی پرمفعت ترین صادرات غرب به افغانستان نیست؟ اگر پیام لارنس عرب ۰.۲ را از عبارات ابهام بیرون آوریم به مسلمانان می گوید: «همدیگر را بکشید و اسلحه و مرمی مصرف کنید که هم برای اقتصاد ما خوب است هم برای دین شما». امروز بیشترین مرمیه‌های داغ در تن به خاک و خون غلتیده مسلمانان سرد میشوند. چون ما تفنگ را می بینیم، ولی تفنگ دهنده را نمی شناسیم. تفاوت بین دیدگاه تکنظرانه و جهانی‌گسترده این است که اولی عروسک روی صحنه را می بیند و دومی دستهای عقب صحنه که عروسک را به حرکت و رقص می آورد.

تأسف به حال مسلمانان که صد سال بعد از لارنس باز هم در اعتیاد بیگانه پرستی دوست و دشمن را نمی شناسند. در تصاویر برنارد لیفی برای همه مسلمانها، خاصاً برای افغانهای بد بخت روزگار خشونت و جنگ و نفاق و برادرکشی درسه‌های عبرت نهفته، به شرط آنکه افغانها عبرت پذیر باشند. افغانها پیهم در یک مثلث خشونت‌بار شخصیت سازی و شخصیت پرستی و شخصیت گُشی سرگردانند و مرده‌ها را زنده باد می گویند و زنده‌ها را مرده باد. همه برای اینکه بُت شخصیت پرستی که می سازند به میل شان نیست. بت شکنی «ابراهیمیت» و شجاعتی می خواهد که در اکثر ما نیست.

براک اوپاما بزرگترین اشتباه ریاست جمهوری اش فریب برنارد-هانری لیفی را قلمداد کرد که او را به مداخله نظامی در لیبیا گماشت. قسماً به اثر کاررواییهای لیفی جنبشهای آزادیخواهی بهار عرب به زمستان سرد و منجمد مبدل شد و به کمک غرب استبداد بر جوامع مسلمان همچنان مسلط

مانند. حکومت فرانسه به اثر دسیسه برنارد لیفی بالای لیبیا حمله کرد و قذافی را کُشتند. لیفی می گوید: «عجیب است، زمانی شورشیان قذافی را کُشتند و مرا از صحنه دور می بردند، قذافی را پیهم به نام یهود فحش می گفتند و لعنت می کردند بدون آنکه بدانند که این مسلمانها برادر مسلمان خود را کشته بودند و مرا که یگانه یهود واقعی در میان شان بودم محافظت می کردند و به جای امن می بردند.»

مسأله بزرگتر از آن است که آنرا در تنگنظریهای فرقه ای از نوع پشتون و تاجیک کوچک سازیم. اگر با وسعت نظر و جهانبینی گسترده به مسأله نگاه کنیم، می بینیم که نقش کلیدی این شیطنت ها را لیفی ایفا می کند. دیگران، چه افغان چه غیر افغان، قربانی این بازی قرار می گیرند. بعضی از هموطنان تنگنظر ما که با فقدان وسعت نظر گرفتار اند دو جمع دو را چهار تاجیک می بینند، حال آنکه از تصاویر روشن است این فاجعه تمام جهان اسلام را زیر سایه شوم خود قرار داده. پس برملا ساختن این دسیسه را نباید ضد تاجیک تلقی کرد، بلکه خود دسیسه را باید از روی شواهد انکار ناپذیر آن ضد جوامع اسلامی شناخت. اگر بیست یا سی سال پیش جنگسالاران دوره جهادی همگام لیفی شدند، ممکن عمق برنامه سیاسی لیفی را بلد نبودند، ولی حالا که لیفی رسوا عالم گردیده:

اگر بینی که نابینا و چاه است

اگر خاموش بنشیننی گناه است

نباید اندیشه های بزرگ را در شخصیت پرستیها و هویت پرستیها کوچک سازیم. در قاموس سیاسی افغانستان امروزی هویت قبیله گرا لزوماً نژادی نیست، بیشتر ذهنی است. بعضی تاجیکان افراطی قبیله ستیز به همان اندازه قبیله ای عمل می کنند که افراطیان اقوام دیگر افغانستان قبیله ای فکر می کنند. اینها قبیله گرایی در دیگران را تقبیح می کنند، ولی در خود به اثبات میرسانند و خود را فوق همه می دانند. همین استثناگرایی سبب می شود که هر رهبر و رهبر و جنگسالار «قبیله ذهنی» خود را از انتقاد مبرا و استثنا بدانند. مگر این روش و روند از استثنا گرایی *Deutschland über alles* یا *American exceptionalism* تفاوت دارد؟ فاشیزم/شوئونیسم که شاخ و دم ندارد؟ ولی این «کوران خود و بینایان دیگران» عیب خود را به طور غیر شعوری در دیگران می بینند. تعصب نام و رنگ ندارد. چه تعصب نژاد باشد، چه دیانت یا زبان. اینجا بین هویت محوری پنجوایی و پنجشیر تفاوتی نیست. افراط مذهبی یکی با افراط زبانی دیگری می کوشد بیرقهای خود را جای

بیرق ملی افغانستان نصب کنند. مهم نیست که بیرقهای از کلکینهای موترها به اهتزاز می آیند یا از بالای موترسکیل ها.

روی کار آمدن طالبان روی صحنه سیاسی افغانستان از راه زور و جنگ مشکل نهایت بزرگ است که تناقض آن در فرار مسلمانان از «امارت اسلامی» مبرهن است. ولی جستجوی راه حل نظامی به منظور رسیدن به صلح خود متناقض است. آخر این تناقضات مرگبار را تا چند دوام می دهیم که رهبران را در جنگ تعریف می کنیم، ولی از آنها توقع صلح داریم. باید از احصائی تلفات جانی ۴۵ سال اخیر کشور آموخته باشیم که ما علفه توپ بیش نبودیم؟ دیگران برای ما دشمن تعیین کردند، اسلحه دادند، در ستایش ما را به جنگ تشویق کردند و ما در بر بادئ کشور و خونریزی مردم قربانی برنامه های سیاسی بیگانگان شدیم؟

باید هوشیار و آگاه باشیم و به مسأله از دیدگاه گسترده یک ملت افغان بنگریم. وقتی ما خود را ملت نمی پنداریم و بالای هویتهای تحت ملتی (قومی، زبانی، نژادی، مذهبی) بیشتر اصرار می کنیم، بدیهی است که دیگران سرنوشت ملت ما را تعیین می کنند. ولی اگر به طور یک ملت واحد لایتجزا و باهم خواهر و برادر و برابر در مقابل دیگران ایستادگی کنیم، تقدیر ما به دست خود ما خواهد بود. در این حالت اضطرار که کارد به استخوان رسیده وظیفه و وجیبه ملئ همه ما است که به استناد تاریخ هویت جغرافیایی و ملی افغان را از خود بدانیم، نه از قوم یا قبیلۀ خاص و از مثلث منحوس شخصیت سازی، شخصیت پرستی، و شخصیت گشی بیرون آیم. در غیر آن مناقشات پنجاب، پنجوایی، و پنجشیر مردم ما را به سیاه روزیهای بیشتر خواهند نشاند.

درد ما در درایتی مداوا می شود که ایلنار روزولت آنرا چنین بیان کرده:

اذهان بزرگ در باره اندیشه ها صحبت می کنند

اذهان متوسط روی وقایع صحبت می کنند

اذهان کوچک در باره اشخاص صحبت می کنند

پایان